

نزدیکی انتخابی مذهب، مردم و حکومت در آمریکا

حسین دهشیار*

دیباچه

پدیده‌های اجتماعی بایستی با توجه به بازتاب مستقیم کیفیت حیات، ماهیت روابط، چینه‌بندی نیروها و تناسب قدرت در جامعه در نظر گرفته شوند. این بدان معنا است که هر پدیده‌ای بهره‌مند از یک آبشخور متنی و درونی است. بدین روی است که ضرورت حکم می‌کند که همیشه صحبت از اعتبار ویژگیهای بومی پدیده‌ها گردد. هر چند که شرایط و عوامل بیرونی هم محققاً مطرح بوده و گردیده‌اند. مذهب به عنوان یک پدیده بومی در آمریکا به ضرورت دارای این خصایل باید در نظر گرفته شود. موضوع مطرح این است که چرا مذهب در پسا مدرنترین جامعه بشری دارای چنین ماهیتی است. به چه روی مذهب در این کشور برخوردار از آبشخور بومی است. در ایالات متحده، مذهب دارای خصلت کارکردی و ویژگی ارتقاء دهنده حیات روانی شهروند می‌باشد. مذهب در این جامعه فاقد جنبه‌های شکلی است. مذهب در این جغرافیا براساس پذیرش عمومی حیات یافته و برخلاف بسیاری دیگر از کشورها بر پایه قبول و فشار ساختاری تجلی نیافته است. چارچوبهای مذهبی در صدد کسب قدرت سیاسی نمی‌باشند بلکه تلاش وسیع برای

* دکتر حسین دهشیار، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است. (h-dahshiar@yahoo.com)

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (IS)، سال چهارم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۶، صص ۷۹-۹۱

تأثیرگذاری در عملکرد حکومت و خط‌مشی‌های اجتماعی دارند. واضح است که منزلت دین در «نخستین کشور دنیای شمال» یعنی آمریکا، با توجه به وضعیت پسامدرن اقتصادی و «رسوب کردن» همه‌گیر و نوگرایی تعجب‌انگیز جلوه کند ولیکن درک و فهم آن ساده و عقلانی است.

اصالت کارکردی و روانی مذهب

دو سوی آتلانتیک با وجود برخورداری از یک قالب مذهبی واحد (مسیحیت) آن را با کیفیت متمایز متجلی ساخته‌اند. البته در این باره توجه معطوف به ماهیت شکلی تمایز نباید معطوف شود. اینکه تعداد کلیساها در آمریکا فزونتر از کشورهای اروپایی است و اینکه تعداد وسیعی از مردم آمریکا روزهای یکشنبه به کلیسا می‌روند و کثیری از مردم این کشور خود را مذهبی می‌نامند و به خداوند اعتقاد دارند، تنها منجر به شکل‌گیری ظرفیتهای شکلی مذهب می‌گردد. آنچه به نافذ بودن این پدیده کهن اجتماعی در گستره جامعه آمریکا منجر گشته و سبب‌ساز ایجاد «منش مذهبی»^۱ در کشور گردیده است، به لحاظ مقهور گشتن تجلیات شکلی و مراسمی مذهب در برابر کارکرد اجتماعی و ویژگیهای روانی آن می‌باشد. زیباترین کلیساها در اروپا پراکنده هستند، در حالی که شلوغ‌ترین کلیساها در آمریکا می‌باشند. البته این حیات شکلی مذهب به تنهایی اعتبار بخش نمی‌تواند باشد. در اروپا توجه تنها به این بعد بود که در نهایت منجر به اضمحلال مذهب به عنوان یک نیروی محرکه و سوق دهنده اجتماعی گردید. در آمریکا این بعد شکلی در خدمت حیات دادن به جنبه‌های روانی و کارکردی مذهب قرار گرفت.

مذهب در آمریکا، یعنی کشوری که پایه حقوق ورودی مشاغل حکومت فدرال برای مدرک لیسانس نزدیک به سی و چهار هزار دلار در سال است، از اعتبار و منزلت اجتماعی برخوردار است چرا که نه بازتاب نیاز انسانی بلکه تجلی منزلت شهروندی است. تأکید شکلی به مذهب در آمریکا قوام نیافت، چرا که تجارب تاریخی در اروپا، رهبران مذهبی در

آمریکا را به این مهم رهنمون ساخت که پذیرش عمومی، از حضور در جایگاه قدرت ناشی نمی‌گردد بلکه از تماس با صاحبان قدرت حادث می‌گردد. از نظر مذهب‌یون، عدم دخالت دولت، مبنای آزادی مذهبی قلمداد شد.^۲ معیار این تمایز نه در میزان قدرت بلکه در کیفیت استفاده از قدرت است. کسب قدرت، اعتبار و نفوذگذاری نهادینه ایجاد نمی‌کند، مقبولیت اجتماعی برآمده از تعالی بخشی و ارتقاء معنوی قدرت است که به آن هویت می‌بخشد. تأثیرگذاری مذهب در حیات جامعه و بالاخص نقش برجسته آن در شکل دادن به رسم و روالهای سیاسی و مهمتر از همه از نقطه نظر بلاغتهای سیاسی نه به لحاظ حضور در جایگاه قدرت سیاسی بلکه به جهت تلاش برای کسب مطالبات شهروندی مردم از قدرت است. تأثیرگذاری مذهب، نه به لحاظ هم‌آغوشی با قدرت سیاسی بلکه به جهت به چالش گرفتن مدنی آن است. اعتبار مذهب، نه به جهت مماشات با یاران هم مسلک در قدرت بلکه به لحاظ تقاضای فزونتر از آنان برای پای‌بندی به اعتقادات ارزشی باید در نظر گرفته گردد. ساختار قدرت به همین جهت و با توجه به این واقعیات است که «در خصوص مسئله مذهب بی‌طرف است و آزادی مذهبی را برای همه حفظ می‌کند و برای هیچ کس برتری خاصی منظور نمی‌دارد.»^۳ اگر جورج دبلیو بوش با وجود جنگ عراق، وضعیت اقتصادی متزلزل، کسری بودجه بی‌سابقه، چالش وسیع و گسترده بخشهای آکادمیک و هنری و مخالفت گسترده جهانی با سیاستهای «رفتار از موضع قدرت»، رأی اکثر قریب به اتفاق شهروندان مذهبی را در انتخابات سال ۲۰۰۴ به دست می‌آورد بدین روی بود که او از قدرت سیاسی در راستای اعتبار بخشی به معیارهای اخلاقی مذهب‌یون بهره گرفت. ضرورت نیل به بقای اجتماعی، مذهب‌یون آمریکایی را در طول تاریخ وادار کرده است که خود را بری از اشتیاق به کسب قدرت بکنند و نیل به بقای اجتماعی، سیاستمداران را وادار کرده است که خود را ملزم به دفاع، تقویت و ترویج ارزشهای اخلاقی ببینند. در آمریکا به همین جهت مشاهده‌گر آزادی به شدت نظام یافته هستیم که مبتنی است بر اینکه «اقتدار در رهبران سیاسی، آزادی در مردم و خلوص در کلیسا به ودیعه

گذاشته شده است.»^۲

در اروپا سیاست به تصرف گروههای مذهبی درآمد در حالی که از همان ابتدا در آمریکا سیاست در راستای ارتقاء مولفه‌ها و اعتبار اجتماعی مذهب به کار پرداخت. از زمانی که در سال ۱۶۲۰ در بندر پراوینس‌تاون، پیمان می‌فلاور به وسیله چهل و یک مذهبی پیوریتن در خصوص تشکیل یک حکومت که وظیفه‌مند به تدوین «قوانین عادلانه و برابر» بپردازد گرفته شد، این به وضوح مشخص گردید که حکومت یک تعهد اخلاقی در جهت شکل دادن به یک فضای انسانی برای زیست شهروندان را برعهده دارد. رهبری سیاسی در آمریکا از ویلیام برادفورد در ۱۶۲۰ تا جورج‌دبلیو بوش در ۲۰۰۴ آگاه بوده‌اند که تداوم و بقای سیستم سیاسی در گرو توجه به ارزشهای مذهبی و ترویج این مفاهیم از طریق سیاستهای عام‌المنفعه است. بنابراین، آنچه واضح است این واقعیت است که مذهب نقش کلیدی در معادلات سیاسی آمریکا دارد. اما آنچه مهم است، این می‌باشد که چرا مذهب از چنین اعتباری برخوردار است. در این رابطه می‌بایستی به دو فهم از مذهب توجه کرد.

فهم نخست: دین از جامعه جدا نیست

این باور بری از فضیلت عقلانی در بسیاری وجود دارد که تعارض ماهوی بین نوگرایی و حرکت براساس اصول مذهبی وجود دارد. این به وضوح نشانگر ناتوانی در درک تمایز بین جنبه‌های شکلی، عملکردی و روانی مذهب است. در بطن یک جامعه مدرن که انسانها به لحاظ پیچیدگی جامعه، تهی از روابط خانوادگی، روابط عاطفی و بی‌بهره از بسیاری از قالبهای سنتی می‌گردند، این مذهب است که نیازهای روانی را برآورده می‌سازد. نیاز روانی شهروندان برای مفید بودن، نیاز عاطفی انسانها برای معنا دادن به حضور در بطن مصرف‌گرایی ذاتی نظم سرمایه‌داری، توجیه عقلانی انسان برای هزینه کردن برای جامعه، بدون در نظر گرفتن پی‌آمدهای مادی آن و از همه مهمتر نقد

اخلاقی قدرت را که ذاتاً فاسد است را در برابر شهروند که خیر را بالاترین ارزش می‌داند فراهم می‌کند. نخستین قانون اساسی مدون در آمریکا موسوم به فرمانهای بنیادین که در سال ۱۶۳۹ در کانتیکت به امضا رسید به وضوح نشان می‌دهد که ضرورتی برای حضور در کلیسا نیست تا بتوان یک مبنای اخلاقی برای فعالیتهای اجتماعی را ضروری یافت. رهبران آمریکا از همان آغاز چارچوبی را به وجود آوردند «که قدرتهای ریاستی هیچ یک قادر به تأسیس کلیسا نباشد.»^۵ تاریخ آمریکا به شدت متأثر از توجیهای مذهبی بوده است و به همین روی نظاره‌گر رسوخ گسترده مفاهیم مذهبی در چارچوب حیات سیاسی جامعه می‌باشیم.

برخلاف اروپا، در آمریکا مذهب عامل خیر اجتماعی و تهذیب اجتماعی بوده است. «ایمان نیرویی برای خیر است» و این نیز تنها هنگامی امکان‌پذیر است که مذهب موفق به این گردد که حیات اجتماعی را «مسطح» گرداند. چنین اقدامی نیز تنها هنگامی حادث می‌گردد که ساختار قدرت سیاسی، مداوماً به نقد متعالی گرفتار گردد و یادآوری شود که حکومت وظیفه‌مند به اجتماع است و مذهب به عنوان یک نیروی اجتماعی، نه به پاسداری از حکومت بلکه به یادآوری به حکومت موظف است. ساختار مذهبی از نقطه نظر عملکردی، هیچگاه سفره گستر ساختار سیاسی نبوده است بلکه تلاش بر این بوده است که حکومت به طور مداوم در رابطه با نگاهش به ارزشهای مذهبی به ارزیابی گرفتار آید. پس در عین عدم یکدستی با ساختار قدرت، خطمشی بر تعارض و تخریب کلیت سیاسی نیز نبوده است. این الزام حضور داشته است که باید به ترویج بینش مذهبی، در بین دولتمردان پرداخته شود تا سیاستهای کلی دولتها با نیازهای مذهبی جامعه از همخوانی برخوردار گردد. عملکرد انسان در صورت فقدان حضور عقل و اخلاق، تابع سه نیروی حرص، حماقت و ترس است. به همین روی است که استعداد فراوانی برای فساد وجود دارد. اشاعه ارزشهای مذهبی در بین قدرتمندان از این روی حیاتی است که می‌بایستی این سه نیرو را مهار کرد تا بتوان اجتماع را مصون از رفتارهای قدرت‌طلبانه

نمود. مذهب به همین لحاظ در آمریکا دارای یک هویت اجتماعی است و این هویت اجتماعی است که به آن قدرت تأثیرگذاری وسیع سیاسی اعطا کرده است. در اروپا مذهب دارای قدرت گسترده سیاسی بود ولیکن به جهت اینکه بری از وجدان اجتماعی بود به اضمحلال گرفتار آمد. اعتبار مذهب در آمریکا ناشی از حضور مستقیم در قدرت نیست بلکه برآمده از تجلی مستمر و مداوم در بطن تعاملات اجتماعی است. عملکرد اجتماعی مذهب است که به آن هویت و اعتبار می‌بخشد و این هویت خودش را در نگاه مردم به کم و کیف حکومت متجلی می‌سازد. به جهت اینکه مذهب در زندگی روزمره عامل مسطح کننده و تعدیل گر نابسامانیهای زندگی مادی، است در بین آنها حرمت می‌یابد و این سبب می‌شود که ساختار قدرت برای کسب رأی شهروندان و جلب حمایت آنان به رعایت ارزشهای مذهبی، پیمان آنها و پای‌بندی به چارچوبهای آن توجه مبذول کند. در اروپا، مسیحیت قدرت سیاسی را طلب کرد. در آمریکا، مذهب، جهت دادن به قدرت سیاسی را پیشه ساخته است.

کلیسا در نهایت در اروپا جایگاه اجتماعی خود را از دست داد، در حالی که در آمریکا، امروزه مذهب از هر دوره تاریخی دیگر شکوفاتر است. در بدو استقلال آمریکا در ۱۷۷۶ تنها هفده درصد مردم آمریکا عضو کلیسا بودند. در ۱۸۵۰ حدود ۳۴ درصد و امروزه این تعداد فرای پنجاه درصد است. در تمامی حرکات اجتماعی در آمریکا، از مبارزه برای الغای برده‌داری تا اعطای حقوق برابر به زنان، از مبارزه با فساد سیاسی تا اعطای حقوق مدنی به سیاهان، جریانها و گروههای مذهبی از نقش تعیین کننده و اساسی برخوردار بوده‌اند. در کشوری که به لحاظ الزامات سیستم سرمایه‌داری تعداد تعطیلات رسمی بسیار اندک است، یکی از تعطیلات رسمی اختصاص به کشیشی به نام مارتین لوتر کینگ دارد که سمبل اعتبار اجتماعی مذهب به لحاظ نقش اصلی آن در نقد سازنده قدرت براساس معیارهای مذهبی برای تهذیب جامعه است. تأثیرگذاری شدید مذهب در آمریکا به این لحاظ است که پایگاه نه در کریدورهای «کاپتول هیل» و یا «تاق بیضی شکل» قرار دارد

بلکه حضور مستقیم فعال در خیابانهای «هارلم»، کلاسهای درس «دانشگاههای یوتا» و «سالنهای دبلنای» وست ویرجینیا قداد دارد. کلیسا در اروپا، هدف را کسب قدرت سیاسی از طریق همراهی با قدرتمندان در پایتخت کشورها یافت در حالی که در آمریکا، معیار برای رهبران مذهبی حضور در «منطقه آپالاجیا» برای کاهش آلام مادی و اجتماعی شهروندان قرار گرفت. در اروپا، شهروندان از کلیسا روی برتافته‌اند در حالی که در آمریکا، شهروندان با رأی و اقدامات مدنی، احترام خود به مذهب را از طریق مقید ساختن ساختار قدرت به پاسخگویی به نیازهای رهبران مذهبی و مردم را بروز داده‌اند. از متمم نخست قانون اساسی، تا تظاهرات مردم همراه مارتین لوتر کینگ در مونتگمری آلاباما، به وضوح شاهد جامعه‌ای هستیم که در آن ساختار قدرت سیاسی تابع مردمی است که برای آنان ارزشهای مذهبی از حرمت و اقتدار فزاینده زمینی برخوردار است.

فهم دوم: مذهب مسئول حضور اجتماعی است

تمایزات جغرافیایی، ویژگیهای اجتماعی، شرایط سیاسی و چشم‌اندازهای هنجاری، باید تعیین کننده عملکرد پدیده‌ها و بازتاب عینی ارزشها در نظر گرفته شوند. نخستین مهاجرین مذهبی که به پلی‌موت در سواحل نیوانگلند در سال ۱۶۲۰ وارد شدند، بقای خود را در جغرافیایی که بسیار غیردوستانه بود، مدیون دو چیز یافتند: کتاب مقدس و سگ آبی. اعتقادات مذهبی، این ظرفیت را به آنها اعطا کرد که به تعریف از محیط زندگی و سامان‌دهی به روابط اجتماعی خود بپردازند. سگ آبی هم این امکان را برای یکصد نفر مذهبی ساکن در جغرافیایی کاملاً وحشی فراهم آورد تا فرصت برای بهره‌برداری از ثروتهای مادی گسترده در جغرافیای محل سکونت به وجود آید. مذهب از همان آغاز در آمریکا، از اعتبار معنوی از یک سو و اعتبار اجتماعی از سویی دیگر برخوردار گشت. این اعتبار دوگانه شکل گرفت، چرا که این یک اصل اخلاقی است که انسان مذهبی دارای یک وظیفه و تعهد دو وجهی است. او باید پای‌بند به کلام الهی باشد و در عین حال

می‌بایستی کار و فعالیت را در اجتماع پیشه کند. «هر فردی باید برای رستگاری به خود تکیه کند.»^۷ وظایف انسان از این زاویه، ماهیتی دو ستونی دارد.

ارزشهای اخلاقی را باید پذیرا شد و در عین حال باید تجلی مادی برای آن فراهم نمود. محیطی که انسان در آن قرار گرفته است، «محیط نخستین» او محسوب می‌شود. حال این وظیفه و تعهد اخلاقی فرد است که با بهره‌برداری از منابع انسانی و مادی محیط اولیه که خداوند در اختیار او قرار داده است، «محیط دوم» را شکل دهد و بوجود آورد. شکل گرفتن محیط دوم، الزامی است که هر فرد بر عهده دارد تا اینکه نشانگر آن باشد که به نحو احسن و عقلانی، محیط نخستین را که خداوند اعطا کرده است، به نحو شایسته استفاده کرده است. در این چارچوب است که کار در آمریکا، خصلتی اخلاقی یافته است و به یک ارزش مذهبی تبدیل گردیده است. انسانی که در بطن محیط نخستین به تحقق محیط دوم، یعنی محیطی که در آن رفاه و انسانیت است می‌پردازد، توانسته است نعمات خداوند را به نحو احسن مورد بهره‌برداری قرار دهد. محیط دوم در واقع به معنای وجود و فور اجتماعی است. مذهب با ترویج ضرورت کار کردن و متعهد ساختن هر فردی در جهت امکان‌پذیر نمودن محیط دوم، و فور اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. پس مذهب در آمریکا یک تنیدگی بنیادین با جامعه است و در بطن آن رسوخ کامل نموده است. اگر خدمت به جامعه یک وظیفه الهی است پس قدرت سیاسی معطوف به تعالی اجتماعی می‌گردد. شهروند یک وظیفه اخلاقی نسبت به جامعه پیدا می‌کند و موظف می‌گردد که با کار و کوشش خود، در عین تأمین نیازهای زندگی خود به ارتقاء زندگی دیگران در جامعه، با فرصت دادن به شکل‌گیری یک جامعه مرفه بپردازد.

در فرایند عینیت بخشیدن به و فور اجتماعی، فرد مذهبی و اصولاً کلیتی به نام مذهب، حکومت را که مسئولیت توزیع منابع و ارزشها را بر عهده دارد به نظارت و ارزیابی براساس مولفه‌های ضروری برای شکل دادن به فور اجتماعی می‌نشیند. حکومت باید پاسخگوی این باشد که چرا کاستی در محیط دوم وجود دارد و به نحو مطلوب از محیط

نخستین که خداوند فراهم آورده است استفاده نشده است. در محیطی که مذهب نقش خود را در ارتقاء موقعیت و منزلت اجتماعی شهروندان می‌یابد، پر واضح است که یک نزدیکی انتخابی بین مذهب و مردم شکل می‌گیرد. در این چارچوب است که حکومت موظف می‌گردد برای کسب رأی و بقای خود به ارزشهای اخلاقی و مذهبی توجه کند و در حیطه اجتماعی آنها را نافذ نشان دهد. مذهبی که تبدیل جامعه نخستین به دوم را وظیفه می‌یابد و شهروندانی که در بطن این ارزش رشد می‌کنند، تنها ساختارهای قدرتی را تاب بر می‌دارند که خیر عمومی و ایجاد وفور اجتماعی را ارجح می‌دانند. با توجه به این دو مهم است که متوجه می‌شویم که چرا مذهب یکی از محورهای اساسی حیات بخش جامعه مدنی در آمریکا است. ارزشهای مذهبی باید «براساس مقررات مبتنی بر فضیلت و پارسایی به سامان‌دهی زندگی انسانها اقدام کنند»^۱ جامعه مدنی برخوردار از هویت اجتماعی است و این نیز بدان روی است که به پاسداری از حقوق و آزادیهای فردی در متن جامعه سرمایه‌داری و از سویی دیگر به توازن و نظارت ساختار سیاسی می‌پردازد. این دلیل است بر اینکه چرا در جامعه‌ای که دولت از بودجه نزدیک به سه تریلیون دلار برخوردار است و از قدرتمندترین نیروی نظامی در طول تاریخ بشر برخوردار است، این چنین نسبت به ارزشها و اصول مذهبی حساس و وظیفه‌مند است. مذهب در آمریکا دارای هویت اجتماعی است و به تبع آن از فزونترین شأن سیاسی برخوردار است.

سرمایه اجتماعی مذهب محور

در چارچوب اعتقادی به وجود محیط نخستین که الهی است و محیط دوم که تکامل یافته به وسیله مخلوقان خداوند است باید به وجود غنای مذهبی در جامعه مدرن آمریکا دو توجه شود. پویایی مذهبی برآمده از مطلوبیت و تنیدگی اصل بنیادی و نهادینه شده در کلیت جامعه است: تقسیم‌ناپذیر بودن حق متجلی ساختن باورهای مذهبی و محفوظ بودن حقوق دیگران در روند به صحنه درآوردن باورها وجود این دو

موجب شده است تا حیات مذهبی از اعتبار و برجستگی فزاینده‌ای بین شهروندان، جدا از نحوه نگرش مذهبی آنان برخوردار باشد. در سطح کلان دو گروه در رابطه با مذهب در جامعه قابل رویت هستند: آنانی که در قلمرو مقولات مذهبی نمود نمی‌کنند و آنان که غوطه‌وری در ارزشهای دینی را سرشار از وجد می‌یابند. هر چند که در بین این دو نهایت کثرتی ناهمگون را نیز نظاره‌گر هستیم. بنیانگذاران آمریکا که اکثر قریب به اتفاق آنان، از اعتقادات وسیع مذهبی بهره‌مند بودند، نقش تعیین کننده در حیات بخشیدن به وجاهت عمیق و گسترده مذهب و جایگاه رفیع و امروزی آن بازی کردند. اینان با توجه به تجارب تاریخی اروپا، دقت و وقوف ویژگیهای روانشناختی انسان و عملکرد نهادها و ساختارهای اجتماعی، قانون اساسی این کشور را به گونه‌ای مدون ساختند که ستونی برای دفاع از هویت مذهبی، حفظ آن باشد.

بنیانگذاران که بهره‌مند از اصالت مذهبی بودند، در راستای تداوم اعتبار و وجاهت ارزشهای اعتقادی، درک بسیط از مذهب را که مبتنی بر «حق مثبت» است شایسته یافتند و آن را کاربردی ساختند. آنان نگاه لیبرال رقابت آزاد بین فرقه‌های گوناگون و گروههای غیرمذهبی را مانعی نگشتند. در این چارچوب می‌توان به این مهم توجه کرد که چرا نگاه جامعه آمریکایی به شدت فزاینده‌ای متفاوت از نوع اروپایی است. در اروپا، ارزشهای حاکم در جامعه براساس وجود یک «گسل مبتنی بر تعارض» بین اجتماع و مذهب است. اما در آمریکا شاهد حضور یک «تنیدگی مبتنی بر انتخاب زمینی» است. در اروپا یک نگاه طبقاتی به مذهب وجود دارد. ضعیف‌ترین موقعیت اجتماعی، بالاترین تعلق مذهبی را ممکن می‌سازد. در آمریکا این ارزش گسترده وجود دارد که نیاز به بالاترین میزان آرامش و فزاینده‌ترین میزان دغدغه اجتماعی، تعلق مذهبی را یک الزام می‌سازد. انسانهایی که از نظر اقتصادی در مرتبه پایین هستند، مذهب را فراوان خواهان می‌شوند و شهروندانی که از غنای مالی بسیار بهره‌مند می‌شوند، بیشترین میزان تعهد را برای ارتقاء حیات «بندگان خداوند» در خود احساس می‌کنند. جایگاه رفیع مذهب در آمریکا از این

جهت پا به عرصه وجود گذاشته است که آن بخشی از جامعه که به مباحث اخلاقی الهی و آسمانی تعلق خاطری ندارد و درگیر اخلاق مدنی است «ملتفت» این تمایز نمی‌شود. به عبارت دیگر یادآور این تمایز به وسیله اجتماع و ساختارها نمی‌گردد. سرمایه اجتماعی که فرد به آن در جامعه پای‌بند است چون به شدت متأثر از مفاهیم متعالی اخلاق الهی شده است، تعارض ماهوی بین این دو قلمرو نمی‌گذارد. مبانی اخلاقی حیات‌بخش سرمایه اجتماعی در رابطه با بسیاری از مقوله‌ها، شکل زمینی شده اخلاق الهی است. فرد بدون اینکه تعهدی و اصولاً ارتباط احساسی با مفاهیم آسمانی داشته باشد، در عمل آنها را اجرا می‌کند و یا به آنها معتقد است. زیرا این مفاهیم در زیر و بم جامعه در شکل اجتماعی و به عبارتی زمینی آن ظاهر شده است. چون مذهب ماهیت اجتماعی پیدا کرده است (فهم بلاواسطه یافته است) افرادی که به مسایل مذهبی توجهی ندارند، واکنش منفی به حضور ارزشهایی که ریشه در اعتقادات مذهبی و باورهای دینی دارد، از خود نشان نمی‌دهند. با توجه به این نکته حیاتی است که متوجه می‌شویم چرا سخنان خداوند در خدمت به فرد «موعظه، تأسیس و بکار گرفته شده است.»^۱ برای این افراد به ضرورت کیفیت به شدت اجتماعی مذهب در آمریکا، سرمایه اجتماعی با وجود اینکه به وضوح فراوان متأثر از رسومات و باورهای مذهبی است به گونه‌ای فراوان طبیعی جلوه می‌کند. آنانی که تعلقات فرامادی را ارجح نمی‌نهند، بدین روی و سبب در انزوای اجتماعی قرار نمی‌گیرند که این خود سبب ساز می‌شود تا آنان تجلی هویت خود را به خصومت دینی گره زنند و ضرورتی برای این نیابند که تعارض با ارزشهای الهی را بن مایه هویتی برای خود محسوب کنند. اما گروههایی که تعلقات مذهبی را به وضوح و شفافیت کافی در حیات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به صحنه می‌آورند، ارتقای موقعیت روانی - اجتماعی خود را در وهله نخست خواهان هستند و این اعتقاد را دارند در صورتی که به این هدف برسند، فزاینده‌ترین و کارآمدترین تأثیر را در تعالی و گسترش اعتقادات مذهبی در کلیت جامعه دارند. موفقیت آنان به معنای تجلی پیامدهای مثبت روانی و

مادی ارتباط مذهبی در جامعه است. چنین توفیقی، گروهها و افرادی را که به مانند آنان به مقوله مذهب نمی‌نگرند به سوی علت حیات بخش توفیق سوق خواهد داد و استحکام گسترش و از همه مهمتر عمق مذهب را در جامعه سبب‌ساز خواهد شد. جامعه در آمریکا ماهیتی مذهبی دارد، چون تمامی گروهها و قشرها، غنا، گستردگی و ارتقای مذهب را کیفیت بخش انسانیت و تعالی بخش ارزشی یافته‌اند.

دست‌آورد

حیات مذهبی در ایالات متحده آمریکا به شدت فزاینده‌ای برخوردار از هویت اجتماعی است. این بدان معناست که ارزشهای مذهبی به شکلی گسترده در تار و پود جامعه آمریکا رسوخ نموده است. تحقق این مهم بدین روی حیات یافت که کلیت مذهبی خصلتی زمینی یافت و وظیفه‌مند متعالی ساختن زندگی شهروندان را سرلوحه خویش قرار داد. به دلیل این تنیدگی ارزشهای مذهبی و اجتماعی است که ساختار قدرت نیز برای تداوم حضور خود ضروری می‌داند که در جهت ارتقاء مفاهیم مذهبی و ایجاد فرصت برای اعتلای آن شرایط مناسبی را فراهم سازد. بدین روی است که می‌بایستی از تنیدگی سه وجهی مذهب، شهروندان و حکومت در آمریکا صحبت کرد. □

پی نوشتها:

1. Mark Noll, George Marsden and Nathan Hatch. *The Search for Christian America*, Westchester, III, 1983.
2. Robert N. Bellah, "Civil Religion in America," in Russell Richney and Donald Jones, eds. *America Civil Religion*, NewYork, 1974, p. 26.
3. Mckerdich Nil John Brewer and J. H. Plumb. *The Birth of a Consumer Society: The Comercialization of Eighteen Century*, London: Bloomington, Ind. 1982, p. 125.
4. Thomas Mutchinson, *The History of the Colony of Masschusetts Bay*, 2d ed. London, 1965, p. 501.
5. John F. Wilson, "Religion Government and Power in the New American Nation," in Mark No. II, ed. *Religion and American Politics: From the Clonial Period to the 1800*, New York: 1992, p. 78.
6. Royer Finke and Strak Rodney, *The Churching of America, 1776-1990: Winners and Losers in Our Religious Economy*, New Bruns Wick, N.J., 1992, p. 17.
7. Cordon Wood, *The Radicalism of the American Revolution*, New York, 1991, p. 15.
8. Charles Sherman, ed. , *John Locke Treaties of Civil Government and Letter Concerning Toleration*, New York: 1973, p. 169.
9. Colin Kidd, "Civil Theology and Church Establishment in Revolutionary America," *History Journal*, Vol. 46 1999, p. 1017
10. Darrett Rutman, *American Puritanism: Faith and Practice*. New York, 1979, p. 37